

چکیده

دکتر حمید جعفری
قریه‌علی،
استادیار دانشگاه
ولی عصر رفسنجان

در دورهٔ صفویه بحث‌های مذهبی، اخلاقی و اجتماعی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و شعرا و نویسندگان نیز تلاش کردند با بهره‌گیری از این موضوعات، الگوی مدینهٔ فاضلهٔ خود را ارائه دهند.

در این میان، بزرگ‌ترین شاعر این دوره، صائب تبریزی، با طرح مباحث اعتقادی و پرداختن به فضایل و رذایل اخلاقی در شعر تلاش کرد که جامعهٔ آرمانی و مطلوب خود را به خواننده نشان دهد. در این نوشته تلاش بر آن است که با استناد به نظریات افلاطون و با شواهدی از «کیمیای سعادت» غزالی و «الانسان الکامل» نسفی، ویژگی‌های انسان برتر و «آرمان شهر» از لایه‌لای ابیات پر تعداد صائب، استخراج و دسته‌بندی شود.

نبیل کرمی

کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی

کلید واژه‌ها:

انسان آرمانی و کامل، مدینهٔ فاضله،
غزلیات صائب تبریزی، عرفان.

انسان کامل در

اسلام، متخلّق

به اخلاق الله

و متّصف به

صفات اوست.

این‌گونه

انسانی به

تعبیر مولا

علی(ع) کم‌یاب و

گران‌قدر است

پیامبران و فلاسفه برای ایجاد آرمان شهر مطلوب، قوانین و اصولی وضع کرده‌اند که مدینهٔ فاضله را بتوان بر آن بنیان گذاشت. افلاطون، حکیم و فیلسوف قرن پنجم قبل از میلاد، از نخستین کسانی بود که به «کمال مطلوب» نظر داشت و برای رسیدن به آن اصول و قوانینی وضع کرد.

شاعران و نویسندگانی چون عطار، سنایی، سعدی و مولوی، و کیکاووس بن اسکندر، خواجه نظام‌الملک و غزالی نیز دچار این اشتغال ذهنی بوده‌اند و در اشعار و نوشته‌هایشان کوشیده‌اند که الگوی یک مدینهٔ فاضله را ارائه دهند.

صائب هم از جمله شاعرانی است که این دغدغهٔ فکری را داشته است؛ به ویژه آن که دوران او، یعنی عصر صفوی، پر بوده است از بحث‌های مذهبی و نوشتن کتاب‌های بسیار زیادی دربارهٔ انسان و کمال مطلوب و مذهب مطلوب و ...

صائب و انسان آرمان‌گرا

آثار نویسندگان و شعرای عارف، مملو از ابعاد شخصیتی انسان آرمانی است و هدف آنان از خلق آثارشان، چیزی جز تبیین صفات ارزشمند و رهنمونی به آن صفات و شرح رذایل اخلاقی و نهی از آن‌ها نیست. صائب، که بزرگ‌ترین غزل‌سرای دورهٔ صفوی است، بحث‌های اخلاقی و اجتماعی زیادی را در قالب غزل تعلیمی، مطرح کرده است که به طور کلی آن‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) بحث‌های اعتقادی و عرفانی

ب) فضایل اخلاقی

پ) رذایل اخلاقی

الف) بحث‌های اعتقادی و عرفانی

اقتدا تا به مولوی کرده است

شعر صائب تمام عرفان است

(ج ۲: ۱۰۸۲)

انسان به نیکوترین صورت آفریده شده، (سوره تین: ۴) و با پیدایش او، گنجینهٔ فیض الهی به منصف ظهور رسیده است. (فروزانفر، ۱۳۳۴: ۲۹) انسان تنها موجودی است که چهار خصوصیت خداوندی را داراست: آگاهی، اراده، آرمان و آفرینندگی. (رزنجو، ۱۳۶۸: ۱۹)

– صائب، آفرینش انسان را نه برای این جهان، بلکه برای جهان دیگر می‌داند:

ما را نظر به عالم دیگر گشوده‌اند

مرگ و حیات، خواب و خیال است پیش ما (ج ۱: ۳۷۳)

– او انسان را خلاصهٔ هستی، و رتبه‌اش را از این جهان برتر می‌داند:

خلاصهٔ دو جهان در وجود کامل توست

تو شوخ چشم از این و از آن چه می‌خواهی؟ (ج ۶: ۳۳۶۱)

– این جهان، تحت امر انسان‌های پاک است:

چون آفتاب هر کس روشن ضمیر باشد

ذرات عالم او را فرمان‌پذیر باشد (ج ۴: ۲۱۴۹)

– صائب در مورد پیروی از پیران و بزرگان طریقت دوگونه عقیده دارد:

گاهی پیروی از آنان را موجب راهنمایی به سوی مقصد می‌داند:

ره‌نوردی را که نبود رهبر ثابت قدم

در بیابان طلب، سنگ نشان گم کرده‌ای است (ج ۲: ۵۹۷)

و گاهی، اموری مانند: صدق طلب، درد عشق و شور و شوق را رهبر عارف می‌داند.

۱-۸- انسان در این دنیا تابع ارادهٔ الهی است اما در انجام دادن

خوبی‌ها یا معاصی، صاحب اختیار است:

کشاکش رگ جان من اختیاری نیست

چون موج در کف دریا بود ارادهٔ من (ج ۶: ۳۰۸۱)

– تدبیر انسان، سایه‌ای از تقدیر الهی است؛ بنابراین آدمی نباید از قضا و قدر گله و شکایت کند:

تدبیر بنده، سایهٔ تقدیر ایزد است

ورنه کدام کار به تدبیر می‌شود؟ (ج ۴: ۲۰۵۸)

– با تعقل و پیروی از عقل و خرد، اسرار جهان مستخر آدم می‌شود؛ این عقل، انسان را از نفس آماره نجات می‌دهد:



ز قید نفس، تو را عقل می کند آزاد
که ماه مصر به تدبیر می خرد خود را (ج: ۱: ۲۹۳)
۱۱- «عقل» نمی تواند به کنه ذات پروردگار پی ببرد.
انسان رو به «عشق» می آورد؛ عشق مخصوص انسان است
و نجات دهنده اوست؛ زیرا او را از قیدهایی چون مذهب های
گوناگون رها می کند:

جذبه عشق نیچد به ملانک صائب
این کمندی است که در گردن انسان باشد (ج: ۴: ۱۶۶۷)
بحری است جهان، عشق در اوج کشتی نوح است
موج خطرش، سلسله جنبانی عشق است (ج: ۱: ۱۰۴۶)
- عبادت ها انسان را کامل می کند؛ آدمی هنگام گرفتاری
باید خدا را یاد کند و دعا نماید. البته عبادت ها و طاعت های
پنهانی و مخفیانه، مورد قبول درگاه خداست:
مس، طلا می شود از نور عبادت صائب
روی شب خیز چو خورشید از آن رو زرد است (ج: ۲: ۷۱۸)
- بالاترین ذکرها و عبادت ها محاسبه و مراقبه انسان بر اعمال
خود است:

کدام ذکر به این ذکر می رسد صائب
که آدمی، نفس خویش را شمار کند؟ (ج: ۴: ۱۸۹۴)
- قهرمان کسی است که با نفس اماره خود مبارزه کند:
شیر افکن است هر که سگ نفس خویش را
در موسم شباب به قید مرس کشد (ج: ۴: ۱۹۷۸)
۱۵- شهادت از عمر جاوید برتر است:
آبی که خاک مال دهد آب خضر را
در چشمه سار جوهر تیغ شهادت است (ج: ۲: ۹۱۸)
- قیمت مردم، کردار و اعمال آنهاست و با سعی و کوشش
می توانند به مقصود برسند:
جایی که به کردار بود قیمت مردم
صائب که تو را گفت که چون تیغ زبان باش (ج: ۵: ۲۴۴۶)

انسان ارما و جامه مطلوب در دیوان صائب

انسان کامل
در قرآن، کمال
عقلی دارد و
ضمن تأیید همه
آنچه در مورد
دل و عشق و
سیر و سلوک و
... گفته می شود،
برون گرا و
جامعه گرانیز
هست. این
انسان اگر
شبانگاه سر
در گریبان
فرو می برد و
دنیا و مافیها
را فراموش
می کند، به
هنگام روز در
متن جامعه قرار
دارد و از زمره
رهبان باللیل و
لیوث بالنهار و
جامع صفات:
التَّائِبُونَ
العابِدُونَ
الحامِدُونَ
السَّائِحُونَ
الرَّاكِعُونَ
السَّاجِدُونَ
الآمِرُونَ
بِالمَعْرُوفِ
وَالنَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ
لِحُدُودِ اللَّهِ است

ب) فضایل اخلاقی

انسان با متخلّق شدن به اخلاق الهی، شایسته جانشینی و خلافت خدا می گردد و تا اعلیٰ علیین عروج می کند و از جمله کسانی می شود که: «اولئک هم خَیْرُ البریه جزاهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه» ۱۶

– صائب، اخلاق خوب را عین «بهشت» می داند؛ چرا که با اخلاق خوش، می توان دشواری ها را بر خود آسان کرد.

خلق دشوار جهان را بر من آسان کرده است
تازه رویی بر من آتش را گلستان کرده است (ج: ۲: ۵۷۳)

– به نظر صائب، حوادث و معلمان، انسان را تربیت می کنند. دوستان نیز در تربیت فرد نقش موثری دارند؛ به خصوص اگر او، ساده نیز باشد:

هر که سوهان حوادث نکند هموارش
می توان گفت که از سلسله آدم نیست (ج: ۲: ۷۹۱)

– انسان در طول زندگی باید در خدمت خلق باشد. صائب، این گونه انسان را «آزادمرد» می داند:

هر که نتواند ز دوش خلق باری برگرفت
از گران جانی حیاتش بار بر عالم بود (ج: ۳: ۱۲۸۵)

– صائب دل جویی از ضعفا و فقرا را بسیار ارزشمند و اطعام فقرا را غذای روح می داند:

اطعام رزق روح و اطعام رزق تن
خوش وقت آن که روزی روح اختیار کرد (ج: ۴: ۱۹۵۴)

– بخشندگی و سخاوت، ثروت انسان را در این دنیا چند برابر می کند و در آن دنیا سپر آتش دوزخ خواهد بود:

ز خرج، دخل کریمان یکی هزار شود
در گشاده، در بسته است باغ مرا (ج: ۱: ۳۰۵)

– البته، صائب، «فقر عرفانی»، یعنی نیازمندی به حق و بی نیازی از مردم، را بسیار با ارزش می شمارد و آن را مهارکننده نفس اماره، یاد آورنده خدا و پادشاهی و سلطنت حقیقی می داند:

فقر اگر فرمانروای عالم ایجاد نیست
از چه می گیرند شاهان، از فقیران همتی؟ (ج: ۶: ۳۲۴۴)

– صائب، «قناعت» را بالاترین نعمت و در واقع بهشت نقد آدمی می داند:

نعمتی چون سیر چشمی نیست بر خوان وجود
بی نیاز از بحر دارد آب این گوهر مرا (ج: ۱: ۷۷)

– هم چنین، صائب، «مقام رضا» را در این دنیا، «بهشت نقد» و در نتیجه امن ترین مکان می داند:

بهشت نسیه خود، نقد می کند صائب
اگر به حکم قضا آدمی رضا گردد (ج: ۴: ۱۷۷۲)

– به نظر صائب، در حل مشکلات باید از «صبر» یاری جست؛ حتی در برخورد با دشمنان:

به صبر، مشکل عالم تمام بگشاید
که این کلید به هر قفل راست می آید (ج: ۴: ۱۹۲۳)

– صائب، عزلت و گوشه نشینی را نیز «بهشت» می شمارد اما عروج آدمی را در هم نشینی با پاکان می داند:

حضور کنج عزلت گر تو را از خاک بردارد
اگر در خلد خواندند، به استغنا نهی پا را (ج: ۱: ۱۷۲)

– صائب، «تواضع و فروتنی» را مایه رستگاری انسان می داند و معتقد است که باید با دشمنان هم با فروتنی رفتار کرد:

امید رستگاری نیست بی افتادگی اما
کسی کز طاق دل افتاد هر گز بر نمی خیزد (ج: ۳: ۱۴۸۱)

– صائب، «دل شکسته» را باعث عروج انسان می داند. وی به «دل» به دیده احترام می نگرد و برای آن ارزش ویژه ای قائل است.

اگرچه بی پر و بالی است سنگ راه عروج
دل شکسته به آن دلستان رساند مرا (ج: ۱: ۳۰۲)

– صائب به «ترک تعلقات دنیایی» به شدت معتقد است و می گوید که با ترک دنیا، آن را به دست خواهیم آورد و در دنیا پادشاهی خواهیم کرد:

تا فشاندم دست بر دنیا، جهان آمد به دست
از سبک دستی مرا رطل گران آمد به دست (ج: ۲: ۶۱۰)

– صائب به عدل و داد اعتقاد دارد و از ظلم و ستم، سخت بیزار است:

نام شاهان را نسازد محو، دور روزگار
خاصه آن شاهی که ملک عدل را معمور کرد (ج: ۳: ۱۱۶۳)

افلاطون به «عدل» به عنوان «کمال مطلوب» معتقد است و می گوید: «سأس عدل، نیکوکاری است.» (افلاطون، ۱۳۳۵: ۴۷)

پ) رذایل اخلاقی:

با چیرگی نفس اماره بالسوء بر عقل و خودآگاهی، انسان گوهر انسانیت خود را از دست می دهد و مقام رفیع خلافت الهی از او سلب می شود. در دام های گوناگون و فریبنده شیطان سقوط می کند و، به گفته قرآن، از روشنایی به تاریکی کشانده می شود (بقره: ۲۵۷) این گونه، انسان ها به تدریج به اسفل السافلین سقوط می کنند تا جایی که از چهار پایان هم پست تر و گمراه تر خواهند شد. (فرقان: ۲۵)

– صائب معتقد است که «مقام دوستی» و حبّ جاه، بدترین اخلاق است:

هیچ خاری در بساط هستی از اخلاق بد
دامن جان را شلاین^۱ تر ز حبّ جاه نیست (ج: ۲: ۶۵۵)

نتیجه

از همه مطالبی که گفته شد، می‌توان این نکته را دریافت که صائب، انسانی خردمند و شاعری عارف است که شعر را برای ترویج افکار عارفانه و نشر ارزش‌های اخلاقی به خدمت گرفته است.

وی از بیان ریزترین نکته‌های اخلاقی غافل نبوده و آن‌ها را با تمثیل‌های زیبا شرح داده است. صائب از اشاعه پستی‌ها و رذایل اخلاقی در جامعه سخت نگران بوده و خوانندگان اشعارش را از ارتکاب آن‌ها بر حذر می‌داشته است. این شاعر نکته‌گو با بیان ارزش‌های فضایل اخلاقی و زشتی‌های رذایل اخلاقی سعی کرده است جامعه‌ای آرمانی و مطلوب مبتنی بر تعالیم عرفان اسلامی را ارائه دهد.

پی‌نوشت

۱. شالاین: شوخ و ناخوش و محکم و سخت در گیرنده به چیزی (غیاث‌اللغات)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. افلاطون، جمهور؛ مترجم: فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۳. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی، به اهتمام جعفر توفیق سبحانی، انتشارات روزه، ۱۳۷۸.
۴. حضرت علی (ع)؛ نهج البلاغه، تصحیح صبحی الصالح، چاپ اول، بیروت، ۱۳۸۷.
۵. خواجه نصیرالدین طوسی؛ اخلاق ناصری، به تصحیح ادیب تهرانی، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۷.
۶. رزمجو، حسین؛ انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، چاپ‌خانه سپهر، ۱۳۶۸.
۷. عزیزالدین نسفی؛ الانسان الكامل، به تصحیح مازی‌یران موله، کتاب‌خانه طهوری، ۱۳۵۹.
۸. فروردین، پرویز، الفبای علمی مدینه فاضله، چاپ‌خانه بهمن، ۱۳۶۳.
۹. فروزان‌فر، بدیع‌الزمان؛ احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
۱۰. محمدعلی صائب تبریزی؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان (جلد) شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۱. محمد غزالی؛ کیمیای سعادت، (۲جلد)، چاپ سوم، به کوشش حسین خدیوچ، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۲. مطهری، مرتضی؛ انسان در قرآن، قم، انتشارات صدرا، بی‌تا.
۱۳. همایی، جلال‌الدین؛ مولوی نامه (مولوی چه می‌گوید؟)، مؤسسه نشر هما، چاپ ششم، ۱۳۶۶.

– صائب، ثروت‌اندوزی را نکوهش می‌کند و آن را دل‌آزار می‌داند: از سیم و زر مگو که سزاوار خنده‌ات زندانی‌ای که فخر به بند گران کند (ج۴: ۲۰۱۰)
– به عقیده صائب، کسانی که به دنبال تجملات‌اند، از تهذیب خود غافل می‌شوند:

خانه‌آرایان ز تعمیر درون غافل شدند
اصلشان چون بود از گل، خرج آب و گل شدند (ج۳: ۱۲۲۶)
– خودنمایی، یکی دیگر از رذایل اخلاقی است. خودنمایی لازم نو کیسگان افتاده است
خرده زر غنچه را خندان کند در زیر پوست (ج۲: ۶۱۶)
– صائب، اخلاق زشت «تن‌پرستی» را مانع عروج انسان می‌داند: تن بی‌معرفت نگذاشت دل را سر برون آورد
زمین شور در خود محو سازد تخم قابل را (ج۱: ۱۹۵)
– به نظر صائب، برای داشتن یک دل بیدار، باید از «خور و خواب» گذشت:

ز خورد و خواب بگذر گر دل بیدار می‌خواهی
که بیداری ز پی خواب تن‌آسانی نمی‌دارد (ج۳: ۱۴۴۲)
– صائب، داشتن آرزوهای دور و دراز را نکوهش می‌کند و معتقد است که مانع عروج انسان می‌گردند و کام او را تلخ می‌کنند:
بال پرواز مرا بسته است موج آرزو
شعله آتش ز نقش بویا در شش در است (ج۲: ۴۹۲)
«به عقیده من بعضی از خواسته‌ها و آرزوهای غیر لازم را می‌توان نامشروع خواند... می‌توان آن‌ها را به حکم قانون و آرزوهای نیکو و نیز به کمک عقل... ریشه کن کرد».

(افلاطون، ۱۳۳۵: ۵۰۷)
– صائب، غیبت و سخن‌چینی و عیب‌جویی را سخت نکوهش می‌کند:

بود غیبت خلق، مردار خواری
بپرداز از این لقمه کام و زبان را (ج۱: ۴۱۱)
– صائب اعتقاد دارد که «بیهوده‌گویی» دل را سیاه می‌کند. او «دشنام» را تلخ‌تر از مرگ می‌داند:
تلخی مرگ به کامش می‌لب شیرین است
دهن هر که بدآموز به دشنام بود (ج۴: ۱۷۲۰)
– به نظر صائب، غرور، سیرت ابلیس است و انسان مغرور آدم نیست:

ترک عجب و کبر کن تا قبیله عالم شوی
سیرت ابلیس را بگذار تا آدم شوی (ج۶: ۳۲۸۱)
– صائب، خشم و غضب را چون مرگ، تلخ می‌داند:
بود زهر اجل، خشم و غضب پاکیزه گوهر را
که از کف، وقت طوفان بیش‌تر دریا کفن پوشد (ج۳: ۱۵۱۸)

صائب، «دل شکسته» را باعث عروج انسان می‌داند.
وی به «دل» به دیده احترام می‌نگرد و برای آن ارزش ویژه‌ای قائل است؛ مثلاً معتقد است که اگر دل آرامش داشته باشد، انسان هم در عیش و آرامش خواهد بود و برعکس، چون دل غمگین باشد، عالمی نیز غم‌زده خواهد شد؛ به همین سبب، بالاترین خوشی را شاد کردن دل‌ها می‌داند